

## پیش‌خوان

# لا

«فقد تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی»
در قالب یک اثر پژوهشی

## پوشاندن «پوستین وارونه» بر قامت نهضت اسلامی

■ **شاهد توحیدی**



اثری که هم ایک در معرفی آن سخن می‌رود، برخی از تاریخ نگاری‌های عناصر ضد انقلاب یا

ملی گرا درباره نهضت اسلامی ایران را به نقد

و بررسی نسته‌است.

این مجموعه شامل

مقالاتی از پژوهشگران است که مرکز اسناد انقلاب اسلامی به انتشار آن همت گماشته است.
تارنامی ناشر در معرفی این

کتاب، به نکات پی آمده اشارت برده است:
«در این مجموعه هشت کتاب از نویسندگان داخلی و خارجی، درباره ابعاد مختلف انقلاب اسلامی بررسی و نقد شده‌است. در اولین مقاله مجموعه حاضر، آقای علی کردی به معرفی و نقد کتاب مبانی مشروعیت و

قدرت در جمهوری اسلامی ایران نوشته عباس زارع پرداخته است که در سال ۱۳۸۰ توسط انتشارات مؤسسه فرهنگ و دانش چاپ شده است. این کتاب با بررسی مبانی مشروعیت، معتقد است پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران، حاکمیت به دورانی از سنت‌زدایی وارد شده و با خصوصیت کاریزمایی مشروعیت هم‌عنان گردیده است. در ادامه نویسنده با بیان ساختار قدرت در رژیم شاهنشاهی، آن را حکومتی خودکامه و پاتریمونیال معرفی می‌کند. وی انقلاب اسلامی را جنبشی اعتراضی از نوع جنبش های کاریزمایی، جهت زودن نظام سنتی و استقرار نظام جدید همبستگی اجتماعی می‌داند. در نهایت رخدادهای انقلابی چون: تسخیر لانه جاسوسی امریکا، قطع رابطه با امریکا و دفاع در جنگ تحمیلی را به سیادت کاریزمایی امام خمینی (ره) نسبت می‌دهد. آقای کردی با معرفی اجمالی این کتاب، آن را از لحاظ شکلی، روشی و محتوایی مورد نقد قرار داده و انتساب رهبری کاریزماتیک به امام



► **بهمن ۱۳۵۷**، نامی از روزهای اوج گیری انقلاب اسلامی

را به چالش کشیده است. دومین مقاله مجموعه حاضر از آقای دکتر رشید جعفرپور در معرفی و نقد کتاب ایران در حکومت روحانیون نوشته است. این کتاب ترجمه‌ای است از نوشته دیلیپ هیر که توسط آقای محمدجواد یعقوبی به فارسی برگز داده شده و در سال ۱۳۸۶ ، مرکز بازشناسی اسلام و ایران آن را به چاپ رسانده است. هدف نویسنده از نگارش این کتاب، ارائه تاریخ سیاسی-اقتصادی ایران عنوان شده است. نقطه تمرکز این بررسی، عمدتاً رویدادهای قبل و بعد از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ می‌باشد. وی با نگاهی گذرا به سلسله‌های صفویه، قاجاریه و پهلوی و نشان دادن تقابل دولت با روحانیت، با رویکردی تاریخی به حوادث ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ پرداخته است. سومین مقاله مجموعه حاضر را آقای محمد طاهری مقدم در معرفی و نقد کتاب تاریخ است. این کتاب را سرهنگ غلامرضا نجاتی در دو جلد نگاشته و مؤسسه خدمات فرهنگی رسا در سال ۱۳۷۱ به چاپ رسانده است. نویسنده که از افسران سابق ارتش شاهنشاهی و متمایل به جبهه ملی بوده است، تاریخ سیاسی ایران را از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷، بر اساس نگرش فکری و سیاسی خود تحریر کرده است. چهارمین مقاله این مجموعه در آقای ولی‌الله حامی کلوانق در معرفی و نقد خاطرات آخرین نخست‌وزیر پهلوی دوم نوشته است. یکرنگی، کتابی است به قلم شاپور بختیار که آن را در سال ۱۳۶۱ به زبان فرانسه در پاریس منتشر کرده و خانم مهشید امیرشاهی، آن را به فارسی برگردانده است. در این کتاب بختیار با بازگویی زندگینامه خود و با اشاره به مبارزات ملی گرایانه‌اش و با وجود اعتراض به فساد دربار محمدرضا شاه مدعی می شود پست نخست‌وزیری این رژیم را با هدف بهبود اوضاع مملکت پذیرفته است. او با اصرار به توهم توطئه دانی خویش امریکا، شوروی و ارتش ایران را عاملان سقوط دولت خود معرفی می‌کند…».

■ **نیما احمدپور**

روزهایی که بر ما می‌گذرد، تداعی گر سالاروز و پزیش و قتل سر تیپ محمود افشارطوس رئیس شهرداری کل کشور در دوران نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق است. این رویداد و همچنین کارنامه نامبرده تا هم اینک در معرض گمانه‌ها و داوری‌های گوناگون قرار دارد. مقال *پی آمده بیه همین مناسبت و بر بنیاد پاره‌ای روایات و تحلیل‌ها* به نگارش درآمده است. امید آنکه علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ **محمود افشارطوس که بود؟**

در آغاز مقال، مروری بر پیشینه و کارنامه تیمسار محمود افشارطوس بهنگام می‌نماید. چه اینکه اطلاع از گذشته وی می‌تواند ما را به یک داوری واقعی تر در باره نامبرده برساند. به نظر می‌رسد آنچه محمدحسین پورقنبر در این فقره نگاشته، از استاد و جامعیت برخوردار است:

«محمود افشارطوس، در ۱۲۸۶ش به دنیا آمد. پدر و پدرزرش حرفه نظامی گری داشتند و برخی برادران او نیز تا درجات بالای نظامی پیش رفتند، بنابراین او در خانواده‌ای کاملاً نظامی پرورش یافت. محمود افشارطوس مقران با ظهور رضاخان واقدامات او در راستای نوسازی ارتش، وارد آموزشگاه افسری شد، در سال ۱۳۰۶ ش به درجه ستوان دومی دست یافت و از این زمان به بعد، مدارج ترقی در حرفه نظامی‌گیری را آغاز نمود. در ۱۳۱۶ش و در حالی که دارای درجه سرگردی بود، از طرف سرلشکر بوذرجمهری به دربار معرفی گردید تا به عنوان رئیس بعد از سقوط رضاخان به تهران بازگشت و سه سال آینده را در پایتخت سپری نمود تا آنکه اوایل سال ۱۳۲۲ش به عنوان رئیس شهرداری اصفهان منصوب شد و بدلتجا عزیمت نمود. در این زمان، اصفهان به عنوان یکی از شهرهای صنعتی ایران از مراکز مهم فعالیت حزب توده به شمار می‌آمد. از این رو یکی

# لا

**در دوره‌ای که افشارطوس به قتل رسید، دکتر مظفر بقایی از سامان دهندگان اولیه جبهه ملی و یکی از شاخص ترین مخالفان نخست‌وزیر مبدل شده بود. رئیس شهرداری در منزل حسین خطیبی یکی از دوستان بقایی ر بوده شد و همین امر، انگشت اشاره را به سوی رهبر حزب زحمتکشان بُرد. با این همه عده‌ای از باران بقایی دخالت وی در این حادثه را بر نمی‌تابند**



**سر تیپ محمود افشارطوس، درنگی در زمانه و کارنامه**

# از شنیدایی به رضاخان تاقلع و قمع مخالفان مصدق!

از اهداف افشارطوس، کاستن از تکاپوهای حزب کمونیستی مذکور در اصفهان بود. حضور افشارطوس در این شهر، کمتر از یک سال به طول انجامید. در حالی که در این برهه زمانی دارای درجه سرهنگی بود به تهران بازگشت و اندکی بعد هم برای سرکوب غائله فرقه دموکرات آذربایجان، بدان سوی حرکت و در آنجا بنای نقش نمود. افشارطوس در سال‌های آتی، مناصبی همچون فرمانده نظامی راه‌های همدان و همچنین بازرسی لشکر را بر عهده داشت، به علاوه، در رکن سوم ستاد ارتش هم فعالیت نمود، سپس رئیس اداره دروس دانشگاه جنگ شد. بنا بر روایتی از اواخر دهه ۱۳۲۰ ش و در دوره نخست‌وزیری رزم‌آرا که نهضت ملی کردن نفت به وجود آمد، افشارطوس نیز از جنبه فکری متحول و مطالعه روزنامه‌های سیاسی و کتب اجتماعی به سایر مطالعات او اضافه شد و به دموکراسی اظهار علاقه می‌کرد. در ماه‌های نخستین ۱۳۳۱ش بود که همراه با تعدادی از نظامیان دیگر، یک سازمان مخفی به نام گروه افسران ناسیونالیست تشکیل داد که گویا هدف آنان مبارزه با فساد در ارتش و همچنین حمایت دولت مصدق بود. او در این زمان، همچنان در درجه سرهنگی بود و اجازه ترفیع درجه به او نمی‌دادند. او سرانجام در مهر ۱۳۳۱ش به رتبه نظامی سرتیپی نایل گردید. در این مقطع زمانی که مصادف با دوره دوم نخست‌وزیری مصدق بود، گروه افسران ناسیونالیست بیش از پیش بر فعالیت خود افزوده، رابطه میان آنان با دولت نزدیک گردید. مصدق که در پی تصفیه افسران فاسد و وفادار به شاه در ارتش بود، از کمک افسران ناسیونالیست در این زمینه بهره جست و در این میان، افشارطوس نیز نقش مهمی بر عهده گرفت. گویا او در ارسن زمان و برای مدتی به ریاست فرمانداری نظامی تهران و به جای سرلشکر علوی مقدم – که در سرکوب قیام بسی تیز نقش زیادی داشت– برگزیده شد. سرانجام با پیشنهاد گروه افسران ناسیونالیست به مصدق، افشارطوس در بهمن ۱۳۳۱ش از سوی نخست‌وزیر به عنوان

# عاریخ

تاریخ ۰۶۰۸۵۲۳

بر تیپ محمود افشارطوس، رئیس شهرداری در دوران نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق

## د

**از همان دوره که محمود افشارطوس مفقود و چند روز بعد جسد او پیدا شد، بسا افراد و جریانات این اقدام را در جهت تضعیف دولت دکتر مصدق و حتی نخستین گام کودتا علیه وی بر شمردند. این روایت، تقریباً فراگیر و رسمی شد. با این همه در این باره منقولاتی به معرفی نیز وجود دارد که برخی از آنها در دهه‌های اخیر تقویت نیز شده است. به عبارت دیگر در این موضوع پژوهش‌های جدیدی انجام شده که ناض روایت رسمی است**

در قبال مردم مازندران بود که وقتی خبر قتل او منتشر گردید و در پی آن دولت نیز عزای عمومی اعلام کرد و در سراسر کشور به برپایی مراسم ختم مبادرت ورزید، در ساری اهالی این شهر در مجلس ترحیم شرکت نکردند که هیچ از قتل او بسیار خوشحال شدند! این امر تا بدان پایه عیان بود که منوچهر گلبادی که شخصی بانفوذ در ساری به شمار می‌آمد و در زمان احمد قوام از سوی او به عنوان نماینده ساری در مجلس شورای ملی حضور داشت و در ایام رضاشاه، همراه با افشارطوس در یکی از بلوکات مازندران بود، از ترس مردم و به رغم میل خود، نتوانست در مجلس ختمی که دولت در ساری بر پا کرده بود، حاضر شود و به دلیل همین بُعد اقدامات افشارطوس بود که وقتی یکی از محققان خارجی در مورد قتل افشارطوس سخن به میان می‌آورد، از عبارت: افشارطوس به کیفر بی‌رحمی‌های سابق خود رسید، چراکه او را به تدریج شکنجه دادند و کشتند… استفاده نمود. شخصی دیگر که دقیقاً در همان برهه زمانی کتاب خاطرات خود را می‌نوشت، در مورد این موضوع می‌آورد: در

این روزها که این کتاب را می‌نویسم، حادثه‌ای عجیب روی داد. افشارطوس به وسیله عده‌ای دستگیر، ربوده و کشته شد. در گوشه غاری به طوط به صورت دست و پا بسته، نمره و نتیجه بی‌عفتی‌ها و بی‌عصمتی‌ها و فجایعی را که در شمال کرده بود علناً به چشم دیده‌است. یکی از زجردیدگان مازندران در حالی که برق شادی از چشمانش می‌درخشید، می‌گفت اگر صد روز هم در غار می‌ماند و روزی هزار مرتبه به مرگ می‌رسید، کافی نبود! بنا بر اظهارات، یکی از خصایل شخصیتی افشارطوس، گرایش شدید نسبت به جنس زن یا بنا بر ادعای برخی زن پرستی بود. روایتی دیگر مدعی است که دولت مصدق، سوابق زندگی و خصوصیات اخلاقی افشارطوس را پنهان می‌داشت، در حالی که بر اساس گفته‌های عموم، این شخص، مردی جاه‌طلب، شهوت پرست و بی‌نهایت قسی‌القلب و بی‌رحم بوده است. بر مبنای این روایت، این سه خصیصه اخلاقی از شروع خدمتش در نظام تا آخر عمر، پیوسته با او بود. همچنان که بنا بر اظهاری مشابه او به عنوان فردی بی‌رحم و جاه‌طلب معرفی شده و اینکه خیلی به خود می‌بالید و بنا بر همین روایت، یکی از امرای ارتش ایران که خود به شدت عمل شهرت داشت، او را به دلیل رفتار بسیار خشنی که با دانشجویان دانشکده افسری داشت، از سنّت خود بر کنار کرد…».

■ **روایت رسمی در باب ربایش و قتل رئیس شهرداری**

از همان دوره که محمود افشارطوس مفقود و چند روز بعد جسد او پیدا شد، بسا افراد و جریانات این اقدام را در جهت تضعیف دولت دکتر مصدق و حتی نخستین گام کودتا علیه وی بر شمردند. این روایت تقریباً فراگیر و رسمی شد و تا هم اینک نیز از سوی وفاداران به مصدق تکرار می‌شود. در مقالی به تارنامی پژوهشکده تاریخ معاصر ایران، به علل این باور اشارت رفته است: «این اقدام، قسمتی کوچک از یک نقشه وسیع در راستای تضعیف و سرنگونی دولت مصدق به شمار می‌آمد، به‌طوری‌که حدود سه دهه بعد از آن واقعه، یکی از مقامات سابق سرویس اطلاعاتی انگلیس که با صراحت از نقش انگلیسی‌ها در این واقعه برده بر داشته بود به پشت پرده پیچیده و وسیع آن اعتراف نمود. علاوه بر این بنا بر اعتراف یکی از امرای عالی‌رتبه ارتش حاضر در اول آذرماه‌ای قرار بود در راستای تضعیف دولت و ارباب عناصر مرتبط با دولت دکتر مصدق، چند نفر از دولتمردان برجسته، علاوه بر این بنا بر قرار گیرند. یکی از محققان خارجی نیز با اذعان رضاشاه اعتقاد داشت و حتی تحت تأثیر قدرت تصمیم‌گیری و اراده پهلوی اول بود. شاید بر اساس این مقطع، منفی و حتی شرم آور می‌نماید. در عین حال وی در این دوره به دلیل علاقه و وفاداری کامل به پهلوی اول، مورد توجه و التفات شاه قرار داشت. پوقنبر تلاش دارد در این باره نیز گزارشی واقعی و مستند به دست دهد:

«بنابر اظهار یکی از نزدیکان افشارطوس، او به رضاشاه اعتقاد داشت و حتی تحت تأثیر قدرت دولت مصدق بود. او در این زمان، همچنان در درجه سرهنگی بود و اجازه ترفیع درجه به او نمی‌دادند. او سرانجام در مهر ۱۳۳۱ش به رتبه نظامی سرتیپی نایل گردید. در این مقطع زمانی که مصادف با دوره دوم نخست‌وزیری مصدق بود، گروه افسران ناسیونالیست بیش از پیش بر فعالیت خود افزوده، رابطه میان آنان با دولت نزدیک گردید. مصدق که در پی تصفیه افسران فاسد و وفادار به شاه در ارتش بود، از کمک افسران ناسیونالیست در این زمینه بهره جست و در این میان، افشارطوس نیز نقش مهمی بر عهده گرفت. گویا او در ارسن زمان و برای مدتی به ریاست فرمانداری نظامی تهران و به جای سرلشکر علوی مقدم – که در سرکوب قیام بسی تیز نقش زیادی داشت– برگزیده شد. سرانجام با پیشنهاد گروه افسران ناسیونالیست به مصدق، افشارطوس در بهمن ۱۳۳۱ش از سوی نخست‌وزیر به عنوان

مصدق از ثبات لازم برخوردار نیست. این برنامه توطئه‌آمیز نهایتاً مؤثر نیز افتاد، چراکه دالس به‌رغم قرار قبلی به ایران نیامد. علاوه بر این هدف قرارگرفتن افشارطوس برای آذرماه‌یی، به منصب بسیار مهم امنیتی او به عنوان رئیس شهرداری برمی‌گردد. او در این پُست، به تنها مسئولیت انتظامی در راستای حفظ نظم و امنیت جامعه را بر عهده داشت، بلکه مرتبط با امور سیاسی نیز بود، زیرا کسب اطلاعات از مخالفان دولت و فرونشاندن توطئه‌های آنان یکی از نقش‌های مهمی بود که او در سنّت ریاست شهرداری ایفا می‌نمود. تا آنجا که مخالفان دولت، به شدت از سوی او احساس خطر نموده و بر این اعتقاد بودند که دولت مصدق بستگی به افشارطوس دارد. بر تبط با این وظیفه بسیار حساس و مهم افشارطوس، برخی عناصر مخالف دولت در قوای نظامی و امنیتی، شدیداً دچار بیم و هراس شدند



در ۱۳۳۰، دکتر مظفر بقایی گرمایی در پایگشت از سفر به امریکا در میان علاقه‌مندان

# ۹ جوان

| روزنامه جوان | شماره ۲۰۰۸

و درصدد راه چاره برآمدند و نهایتاً به قتل او مبادرت کردند…».

■ **روایت‌های غیر رسمی در باب ربایش و قتل رئیس شهرداری**

در موضوع قتل افشارطوس اما روایت‌های دیگری نیز وجود دارد که برخی از آنها در سالیان اخیر تقویت شده است. به عبارت دیگر محققانی که در زمره مخالفان دکتر مصدق قرار داشتند، در دهه‌های پسین به تألیف آثاری دست زده‌اند که ناقض روایت رسمی است. سیدمرتضی حسینی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران این خرده روایت‌ها را به شرح پی آمده برمی‌شمرد:

«در مورد چرایی قتل افشارطوس، اظهارات متعدد و متنوعی وجود دارد. یکی آنکه خود کابینه دکتر محمد مصدق با هدف تحت فشار قرار دادن دربار، سلطنت و مخالفان دولت، در این اقدام دست داشته تا فرضیه‌ای مبنی بسر ارتباط این رویداد با بروز یک رسوایی جنسی از سوی افشارطوس و رابطه نامشروع او با یک رقصه به نام تامارا که در نهایت موجب خدشه‌دار شدن وجهه دولت مصدق می‌شد. حتی پیشخدمت مخصوص محمدرضا پهلوی یعنی آتابای، در ملاقات با یکی از افسران تجسس مربوط به این جنایت اظهار داشت: افشارطوس مردی عیاش و خوشگذران بوده، حتماً در راه عیاشی هدف انتقام‌جویی قرار گرفته، بهتر است شما هم از تعقیب حسین خطیبی – که از فدائیان صمیمی شاهنشاه است– صرف‌نظر کنید تا خاطر خطرناکانه از شما راضی شود…» از این عجیب‌تر، روایت یکی از روزنامه‌های سلطنت‌طلب طی آن مقطع زمانی بود، مبنی بر اینکه دولت مصدق درصدد سازش و رابطه پنهانی با شوروی بود و از ترس آنکه میبادا این ماجرا برای عموم جمعه افشا گردد، مبادرت به پنهان کردن محمود افشارطوس – که از این قضیه مطلع بود– نمود! روزنامه دیگری عنوان می‌کند که افشارطوس در یک توطئه کودتا به نفع مصدق حضور داشته‌ا، اما از آنجا که مخالف بر کناری شاه بود، به دست سایر توطئه‌گران کشته شد! در این میان طرفداران مظفر بقایی نیز تفسیر جالبی از این واقعه ارائه دادند. آنان مدعی بودند حسین فاطمی لیستی از اسامی رهبران حزب توده به منظور کشتن این چپ‌گرایان و همچنین فهرست تعدادی از رجال سلطنت‌طلب را به‌منظور بازداشت به افشارطوس می‌دهد تا از این راه محمدرضاشاه را فراری داده و دربار و مجلس را از کار بیندازد، اما در این میان افشارطوس که نمک پرورده رضاشاه بود، حاضر به چنین کاری نشد که با خشم دولتمردان مواجه گردید و به قتل رسید. برخی دیگر از مخالفان مصدق در همان مقطع زمانی سعی کردند این طور وانمود کنند که افشارطوس در نتیجه اختلاف میان تعدادی از طرفداران مصدق به قتل رسید، چنانکه قنات‌آبادی در نطقی که چند روز پس از قتل افشارطوس در مجلس ایراد نمود، رئیس ارتش ارتش محمدتقی ریاحی را عامل قتل معرفی نمود!…».

■ **دخالت مظفر بقایی در قتل رئیس شهرداری، نقض‌ها و ابراهام**

در دوره‌ای که افشارطوس به قتل رسید، دکتر مظفر بقایی گرمائی از سامان دهندگان اولیه جبهه ملی و یاران پیشین دکتر محمد مصدق به یکی از شاخص ترین مخالفان نخست‌وزیر مبدل شده بود. رئیس شهرداری در منزل حسین خطیبی یکی از دوستان بقایی ر بوده شد و همین امر، انگشت اشاره را به سوی رهبر حزب زحمتکشان ملت ایران بُرد. سیدهاشم تنبیر، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در باب علل این انتساب می‌نویسد:

«اولین شواهد و قرائن در این زمینه به رابطه مظفر بقایی با حسین خطیبی متمم ردیف اول پرورنده قتل برمی‌گردد. علاوه بر این بقایی نه تنها در همان برهه زمانی با علل این قضیه بعد از آن، بلکه حتی تا پایان عمر خود(۱۳۴۶ش) نیز حاضر نشد برای یک بار هم که شده، صراحتاً راجع به رابطه خود با حسین خطیبی و افسران عالی‌رتبه دستگیر شده در این ماجرا و اقلکت جماعتی پرورنده قتل افشارطوس در بازجویی‌های خود از او‌نام برده‌اند، توضیح شفاف‌ی ارائه دهد. حتی محمد ترکمان مؤلف کتاب اسنادی پیرامون توطئه بودن و قتل افشارطوس اظهار می‌دارد که بعد از تألیف این کتاب، یکی از طرفداران بقایی‌س از او انتقاد نمود که چرا قبل از انتشار آن به بقایی مراجعه ننموده تا نظرات او را هم بشنود. این زو ترکمان در زمستان ۱۳۶۴ش با بقایی ملاقات کرد، اما در جواب درخواست بقایی بر اینکه در صورتی که دلایل مستند و مبرهنی برای دفاع و رفع اتهام از خود دارد، ارائه نمایند تا من در کتابم ارائه دهم، گفت من حرف جدیدی در این باره ندارم، آنچه داشتم در همان ایام در روزنامه شاهد منتشر کرده‌ام!…».

■ **انگاره بذ برایی بقایی از قاتلان افشارطوس**

اعضای حزب زحمتکشان ملت ایران تاکنون کتب، مقالات و مصاحبه‌های متنوعی در نفی دخالت دکتر بقایی در ربایش و قتل سر تیپ افشارطوس منتشر کرده‌اند. به عنوان نمونه مرحوم محمدعلی الشریف – که از اعضای مذهبی این حزب بود و پس از انقلاب از بقایی جدا شد– اینچنین گفته است:

«توطئه ناچهارم‌دانه‌ای بودا گفته بودند دکتر بقایی از قاتلان افشارطوس پذیرایی کرده است! دکتر هیچ حرفی نمی‌زد تا روزی که جلسه‌ای برای سلب مصونیت از ایشان تشکیل شد. خوب که همه حرف‌هایشان را زدند، بقایی دستور داد صورتجلسه کمیسیون بودجه مجلس را بیاورند. طبق این صورتجلسه، دکتر بقایی آن روز از صبح تا شب در کمیسیون بودجه بوده است! به این ترتیب کسانی که آن جنجال‌ها را به راه انداخته بودند، تا حدودی رسوا شدند…».